

مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی^۱ (کسب قدرت شاهان ایران باستان به روایت شاهنامه)

دکتر نصرت الله رستگار*

چکیده

بر پایه روایات شاهنامه می‌توان ساختار انواع حکومت‌های باستانی و چگونگی مشروعیت آنها را دریافت. فردوسی، روایات مربوط به ساختارهای کلی حکومت‌های پادشاهی پیش از اسلام و معیارهای مشروعیت آنها را در پنجاه روایت شاهنامه به صورت پراکنده آورده است. اهم این مطالب، اغلب در ابتدای هر روایت (جایی که موضوع کسب قدرت یک پادشاه در میان است) و نیز در بطن داستان‌های متعددی که به لحاظ سیاسی حائز اهمیت‌اند، نقل شده است. در این گفتار، نخست موضوع تطوّر جوامع بشری و حکومت‌های پادشاهی بر پایه روایات «اساطیری»، «نیمه اساطیری»، «نیمه تاریخی» و «تاریخی» شاهنامه بررسی شده و در ادامه، انواع حکومت مشخص گردیده و معیارهای مشروعیت آن، هم به روایت شاهنامه و هم از دیدگاه خود فردوسی، مورد بررسی و توضیح قرار گرفته است.

کلید واژه: شاهنامه، فردوسی، حکومت‌های پادشاهی پیش از اسلام، مشروعیت حکومت‌های پادشاهی، ساختار جوامع و حکومت‌های قبل از اسلام.

*. عضو هیئت علمی دانشگاه وین و انستیتوی ایران‌شناسی آکادمی علوم اتریش.

در آغاز این سؤال مطرح می‌شود که آیا فردوسی در روایات باستانی که به دست آورده و در شاهنامه به نظم کشیده است، با یک تئوری موجود درباره «حکومت» یا «پادشاهی» در ایران پیش از اسلام روبرو بوده یا خود در شاهنامه یک چنین نظریه‌ای را ارائه داده است؟ پاسخ به این پرسش هم منفی و هم مثبت است: منفی از این جهت که ما در هیچ بخشی از شاهنامه، نه در روایاتی که در آن منعکس شده و نه در ابیاتی که حاوی نظرات شخصی فردوسی است، مطلبی با این عنوان یا متن مستقلی برای این موضوع نمی‌یابیم؛ و مثبت به این دلیل که فردوسی ضمن نقل داستان‌ها، آن بخش‌هایی را که از یک طرف، مبین ساختار حکومت‌های ایرانی (و حتی غیر ایرانی) قبل از اسلام است و از طرف دیگر، مربوط به ضوابط مشروعیت هر یک از آنهاست، از دیدگاه خود نیز مورد ارزیابی قرار داده است. فردوسی در داوری نمونه‌های حکومتی، همواره به کارکرد آنها نظر داشته و بسان یک معلم، پنجاه شاه را به آزمون تاریخ کشانده و عملکرد آنان را در طیفی از «بسیار خوب» تا «بسیار بد» ارزیابی کرده است. بنابراین می‌توان بر پایه روایات شاهنامه ساختار انواع حکومت‌های باستانی و چگونگی مشروعیت آنها را دریافت و نیز از نظر خود فردوسی در شاهنامه آگاه شد. در شاهنامه نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد که با مقایسه آنها تشخیص وجوه تمایز «شاه با داد و دهش» از «شاه بیدادگر» میسر می‌گردد. همه این موارد، نشانگر این است که در ذهن فردوسی تصویری روشن و جامع از یک حکومت ایده‌آل و ضوابط مشروعیت آن وجود داشته که بر پایه آن به ارزیابی انواع حکومت‌های باستانی پرداخته است.

فردوسی، روایاتی را که در مورد ساختارهای کلی حکومت‌های پادشاهی پیش از اسلام و معیارهای مشروعیت آنها جمع‌آوری کرده بوده، در پنجاه کتاب شاهنامه به صورت پراکنده آورده است. اهم این مطالب اغلب در ابتدای هر کتاب، جایی که موضوع کسب قدرت یک پادشاه در میان است (مثلاً در مراسم بر تخت نشستن و تاج‌گذاری) و نیز در بطن داستان‌های متعددی که به لحاظ سیاسی حائز اهمیت‌اند، نقل شده است. در این زمینه، بیشترین اطلاعات در سیزده کتاب اول دیده می‌شود که به بخش «اساطیری» تعلق دارد. این اطلاعات در این بخش و در کتابهای بعدی مربوط است به:

الف) ساختارهای جوامع اولیه و انواع حکومت‌های پیش از اسلام

ب) مشروعیت هر یک از آنان.

به همین سبب، اکثر شواهد را از بخش «اساطیری» (کتاب ۱ تا ۱۳) و در مواردی که به روشن شدن مطلب کمک می‌کند، شواهدی نیز از سی و هفت کتاب باقی مانده انتخاب کرده‌ام که با عناوین «نیمه تاریخی» (کتاب ۱۴ تا ۱۹) و «تاریخی» (کتاب ۲۰ تا ۵۰) ذکر می‌گردد.^۲

در این پژوهش، ابتدا موضوع تطور (evolution) جوامع بشری و حکومت‌های پادشاهی بر پایه روایات «نیمه اساطیری»، «اساطیری»، «نیمه تاریخی» و «تاریخی» شاهنامه بررسی شده و پس از بحث کوتاهی درباره ساختار جوامع اولیه و نقش سیاسی «اقشار» آن، به ویژه قشر «بزرگان و آزادگان» در جوامع و حکومت‌های پیش از اسلام، انواع یا typology حکومت مشخص گشته و معیارهای مشروعیت آن، هم به روایت شاهنامه و هم از دیدگاه خود فردوسی، تشریح می‌شود. اینها موضوعاتی هستند که تاکنون در تحقیقات «شاهنامه‌شناسی» مشخصاً و یا اختصاصاً مورد پژوهش قرار نگرفته‌اند.^۳ امیدوارم با طرح این موضوع، راه بحث و مطالعه بیشتری در این زمینه باز شود.

الف) ساختار جوامع و حکومت‌های قبل از اسلام تطور جهان و جوامع بشری

۱. یکی از مظاهر جالب در شاهنامه این است که فردوسی در بخش «اساطیری» صور کلی حکومت‌های پادشاهی، مشروعیت هر یک از آنان و همچنین ساختار جامعه مربوطه را بر پایه «هنجارهای همیشه ثابت» (نرماتیو) نشان نمی‌دهد، بلکه از دیدگاه «تطور تاریخی» (evolution) به آنها می‌نگرد. وی روایات ایرانی مربوط به دوران‌های پیش از اسلام را که در قرن چهارم هجری هنوز به صورت پراکنده، اینجا و آنجا در دسترس داشته است، به صورتی در شاهنامه مرتب کرده و ارائه داده است که اتفاقات با تطوری رو به رشد از دوره «اساطیری» ما قبل تاریخ (کتابهای ۱ تا ۱۳) شروع شده، از دوران «نیمه تاریخی» (کتابهای ۱۴ تا ۱۹) گذشته و سرانجام به دوره «تاریخی» ختم می‌گردند (کتابهای ۲۰ تا ۵۰). این ویژگی به خصوص در زمینه مراحل تکوینی و تطوری جوامع انسانی و حکومت‌های پادشاهی به چشم می‌خورد که در بخش اساطیری شامل اشکال اولیه زندگی انسان در عصر حجر (کتاب‌های ۱ و ۲) و رشد آن در عصر فلز (کتاب‌های ۲ تا ۴) و تحول جوامع روستایی به شهری و کشوری، و نیز

تطور حکومت‌های ایالتی به ملّی و نهایتاً به چند ملّیتی است (از کتاب ۶ به بعد).

۲. جهان اساطیری که محدوده حکومت کیومرث است، ابتدا فقط از «خوبی مطلق» تشکیل شده و در آن سخنی از یک سرزمین یا یک ملّت خاص در میان نیست و از اقشار و طبقات مختلف یک جامعه نیز مطلبی بیان نمی‌شود، بلکه به طور کلی موضوع جامعه انسانی و حکومت جهان مطرح است.^۴ اما این جهان خوب به زودی به دو جناح «خوب» و «بد» تقسیم می‌گردد: جهان خوب، تحت رهبری کیومرث قرار دارد و یزدان از طریق سروش او را در اجرای حکومتش هدایت می‌کند. دنیای بد، تحت فرمان اهریمن فریبکار است («ریمن اهرمنا») که به یاری «دیوبچگان» و دستیارانش حکومت مطلقه کیومرث را مورد مؤاخذه قرار می‌دهد. بدین ترتیب در همان نخستین کتاب شاهنامه ساختار دوگانه جهان ترسیم می‌گردد، ساختاری که ریشه آن در ایدئولوژی پادشاهی هخامنشیان است؛ به عبارت دیگر، به جهان‌بینی و آیین پادشاهی کیهان شمول ایران باستان.^۵ این امر در مورد پادشاهی هوشنگ و تهمورث نیز صدق می‌کند (کتاب‌های ۲ و ۳)، با این تفاوت که تهمورث به نیروی افسون، «اهریمن» و دیوان تحت فرمان او را به بند می‌کشد و از نیروی آنان به نفع جهان خوب، استفاده می‌کند.

۳. پس از تهمورث و در مراحل بعدی تکوین جامعه انسانی، به ویژه از زمان جم به بعد (کتاب ۴)، خوبی و بدی در دست انسان نهاده شده است. نبرد «خوبی» علیه «بدی» (یا نبرد ایزد علیه اهریمن) در باطن انسان و در طبیعتی که گویی انسانی شده، رخ می‌دهد. ساختار جامعه هم که ناشی از ساختار دوگانه جهان است، به تدریج در کتاب چهارم به شکل نهایی اساطیری خود نزدیک می‌گردد، یعنی به صورت یک نظام اجتماعی با ساختار اقشاری که برای اولین بار توسط جم سازماندهی می‌شود، نمایان می‌گردد. این نظام و ساختار اجتماعی به تدریج توسعه می‌یابد (نک: الف ۲).

۱. حکومت جهانی و مشروعیت آن

۱.۱. فریدون، جهان را میان بین سه پسرش به سه بخش تقسیم می‌کند و ایرج را «ایران خدای» و سلم را «شاه روم و خاور» یا «خاور خدای» و تور را «سالار ترکان و چین» یا «شاه چین» و به اختصار «توران شاه» می‌خواند (۶، ۲۹۵ تا ۳۰۲). همزمان با دگرگونی‌های اجتماعی در دوره جم و ضحاک و از زمان فریدون به بعد است که انواع

حکومت‌های مطلقه جدید سر برمی‌آورند. حدود کشور ایران که از ملیت‌های مختلف تشکیل شده، در زمان فریدون رسماً معین می‌گردد و ما با هفت کشور با ملیت‌های مختلف روبرو هستیم: ایران، یمن، روم، خاور، باختر، چین و هند که تا هفت کتاب بعدی، یعنی تا اواخر حکومت کیخسرو - با چند استثناء - هنوز به کشور ایران تعلق دارند.^۶

۲.۱. نکته جالب دیگر در روش فردوسی این است که وی در همان شش بیت اول کتاب کیومرث، این سؤال اساسی را طرح می‌کند که شکل حکومت و مشروعیت آن پیش از کیومرث چگونه بوده است:

۱ سخن گوی دهقان چه گوید نخست	که تاج بزرگی به گیتی که جُست
۲ که بود آنکه دیهیم بر سر نهاد	ندارد کس آن روزگاران بیاد ^۷
۳ مگر کز پدر یاد دارد پسر	بگوید ترا یک به یک، در به در ^۸
۴ که نام بزرگی که آورد پیش	که را بود از آن مهتران مایه بیش ^۹
۵ [پژوهنده نامۀ باستان	که از پهلوانان زند داستان] ^{۱۰}
۶ چنین گفت کآیین تخت و کلاه	کیومرث آورد و او بود شاه ^{۱۱}

طرح این سؤال در همان اول شاهنامه و قبل از پرداختن به روایات مربوط به شاهان ایران در دوران پیش از اسلام، نشان دهنده آگاهی فردوسی نسبت به اهمیت موضوع حکومت و معیارهای مشروعیت آن است. وی شکی ندارد که رسم و آیین «بزرگی و تخت و کلاه» پیش از کیومرث می‌تواند به گونه دیگری بوده باشد، اما آنچه از روایات سینه به سینه به یاد مانده، این است که آیین پادشاهی را نخستین بار کیومرث در جهان بنیاد نهاده است.

فردوسی در ابیات فوق و اصولاً در بخش اساطیری، تنها دو معیار بنیادین را برای مشروعیت حکومت پادشاهی ذکر می‌کند: اول «تعلق داشتن به جمع بزرگان» و دوم دارا بودن «صلاحیت بیشتر» در میان آنان: «که را بود از آن مهتران مایه بیش». بنابراین، پیش فرض مشروعیت حکومت یک شاه، تعلق وی به جمع بزرگان و داشتن «مایه» بیشتر است. در شاهنامه اطلاعات مربوط به جمع بزرگان و نقش ایشان در حکومت و نیز معیارهای مشروعیت حکومت، به طور پراکنده آمده است. از آنجا که بحث درباره

مشروعیت حکومت از یک طرف با ساختار جامعه و از طرف دیگر با نوع حکومت مربوط است، لذا بخش عمده اطلاعاتی که مربوط به ساختار جامعه و نقش سیاسی اقشار آن است (از آن جمع بزرگان و آزادگان) و نیز آنچه را که به انواع حکومت ربط دارد (نک: الف: ۴). جمع و مرتب کرده‌ام که ذیلاً به طور خلاصه ذکر می‌گردد:

۲. ساختار و نقش سیاسی جامعه و اقشار آن به روایت شاهنامه

۲. جامعه اساطیری عهد کیومرث، هوشنگ و تهمورث، برای اولین بار توسط جم نظام جدیدی پیدا می‌کند. وی انسان‌ها را برحسب پیشه و کارشان به گروه‌ها و قشرهای متعددی تقسیم می‌کند. این نظام در دوره‌های بعدی تدریجاً شکل تاریخی خود را می‌یابد. با توجه به روایت شاهنامه، می‌توان ساختار جامعه اقشاری ایران باستان را تقریباً به شکل زیر ترسیم کرد:

۱.۲. قشر درباری

۱.۱.۲. شاه یا شاهنشاه، شهبانو (بانوی بانوان)، شهزادگان. پادشاه در رأس قدرت مرکزی قرار دارد. شماری از صاحب منصبان و کارداران که به فرمان شاه برای انجام خدمات درباری و دولتی از قشرهای دیگر برگزیده می‌شوند، نیز به دربار تعلق دارند، مثل وزیران یا دستوران؛ پهلوانان و سالاران لشکر؛ موبدان؛ دانایان و بخردان؛ گنجوران؛ نویسندگان و دبیران؛ فرستادگان و پیام بران؛ کارداران کشوری، پزشکان؛ رامشگران؛ خوالیگران؛ پرستاران و پرستندگان؛ پیشکاران؛ بندگان و کنیزان؛ چوپانان و اسپداران.

۲.۱.۲. شاهان (خدایان و سالاران) ایالتها. دژبانان و مرزداران که همگی هر چند در ولایت و منطقه حکمرانی خود از استقلال عمل برخوردارند، اما از نظر سیاسی و نظامی تحت فرمان شاهنشاه بوده و هر یک درباری کوچک با ساختار مشابه دربار شاهنشاه دارند.

۲.۲. لشکریان و سپاهیان: جهان پهلوانان، سپیدان، سالاران سپاه، پهلوانان، گردان، رَدان و سواران؛ سپاهی و جنگی؛ سلیح کشان و کارآگاهان. شاه در رأس لشکر و سپاه قرار دارد. وظیفه ارتش، دفاع از کشور در مقابل تهاجمات بیگانه است و در تمام شاهنامه، به جز در مواردی معدود آن هم در دوره جنگهای مذهبی و بحرانهای سیاسی، به ویژه در اواخر دوره ساسانی، هیچ‌گاه علیه مردم وارد عمل نشده، برعکس در مواردی که شاه مستبدانه حکومت می‌کند، به همراه مردم بر شاه می‌شورد و از او خلع ید می‌نماید.

۳.۲. موبدان، ستاره شماران و ستاره شناسان؛ افسون‌گران و جادوگران. موبد موبدان (و گاهی هم شاه) در رأس موبدان جای دارد؛ موبدان در کنار فعالیت‌ها و وظائف مذهبی خود از جمله مشاورین شاه بوده، گاهی هم برای تعبیر خواب و یا تربیت شاهزادگان در خدمت دربارند (مثلاً در مورد شاپور اردشیر ۲۲، ۵۴ به بعد). به هنگام بحران و یا خلأ قدرت در کشور، به خصوص در بخش «ساسانیان»، عهده‌دار وظائف مهمی می‌شوند، مانند نیابت حکومت شهزادگان صغیر، مثلاً شاپور ذوالاکتاف و شاپور شاپور (۲۹، ۲ تا ۲۰: ۶۲۵ به بعد).^{۱۲} ستاره شماران و ستاره شناسان ضمن خدمات عادی خود در جامعه، به شاه هم خدمت می‌کنند و هم‌بیتطور افسون‌گران و جادوگران علاوه بر انجام شغلشان در جامعه، در موارد خاصی (مثلاً جنگ) در خدمت شاه هستند.

۴.۴. دانایان و بخردان و فرهنگیان. این افراد در دربار و در جامعه، نقش مشورتی، آموزشی و تربیتی دارند.

۵.۲. دانشیان و دانش‌پژوهان؛ پزشکان؛ استادان و مهندسان؛ هنرمندان، رامشگران و نوازندگان. ایشان همگی در جامعه شاغل هستند و بهترین آنان در خدمت شاه‌اند. هنرمندان و موسیقیدانان در مراسم جشن و سرور دربار و نیز در آیین‌ها و شادمانی جامعه سهم مهمی دارند و بعضی از نوازندگان در دسته موزیک لشکر خدمت می‌کنند.

۶.۲. دهقانان؛ بازرگانان. هر دو گروه به ندرت در سیاست و امور مملکتی نقشی ایفا می‌کنند، اما به لحاظ اینکه منبع تولیدی و بازرگانی مهمی هستند، در افزایش گنج شاه و پویایی اقتصاد کشور، سهم عمده‌ای دارند.

۷.۲. مردم و زبردستان: برزبگان؛ پیشه‌وران؛ پیشه‌کاران؛ کارگران. شهروندان، روستاییان، کارگران و مزدوران تا حدّ معینی در امور کشوری سهم دارند؛ شاه از هر پیشه‌ای تعدادی را انتخاب و به کار می‌گمارد، مثلاً به عنوان سپاهی و لشکری یا جنگی، و یا به سمت کارداری، خوالیگری، خدمت‌گری (پرستنده و پرستار و پیشکار) و یا به شغل بندگی و خربندگی و چوپانی و اسپداری، تنها به هنگام شورش و قیام است که مردم می‌توانند نقش سیاسی داشته باشند.

بلند پایگان و نامدارترین افرادی که به شش قشر اول تعلق دارند، تشکیل دهنده گروه بزرگانند و پادشاه در رأس آن قرار دارد.

۳. بزرگان و آزادگان

۱.۳. به روایت شاهنامه، همانطور که گفته شد، تعلق به گروه بزرگان شرط اولیه برای

مشروعیت ادعای حکومت است. بزرگان پابیند اصول و منش خاصی هستند که مبتنی بر سنت آزادگان و آیین شاهنشاهی ایران است. فردوسی هر چند این اصول را به صورت یک منشور مستقل تعریف و تبیین نکرده است، اما به طور پراکنده^{۱۳} و با ارائه نمونه‌هایی از رفتار آزادگان و پهلوانانی مثل سام، زال، رستم، فرامرز، زواره، گودرز، گیو، بیژن، زنگه، بهرام گودرز و نیز با نشان دادن رفتار کدخدایان جهان شهریارانی چون فریدون، منوچهر، کیقباد، کیخسرو و همچنین بر مثال فرزانی شاهزادگانی مانند سیاوش و اسفندیار، به این اصول و مرام اشاره می‌کند. عضویت در گروه آزادگان، منوط به اعتقاد راسخ به ایدئولوژی و اصول پهلوانی و جوانمردی ایرانی و عمل به آن است. در صورت تخلف از این مرام و منش، حتی شاهزاده نامداری مانند طوس، مورد عتاب شاه ایران، کیخسرو واقع شده و به او اخطار می‌شود که شایستگی تعلق به جرگه آزادگان را ندارد (۱۳، ۲، ۱۳).

۲.۳. بزرگان و آزادگان ایرانی، به ویژه در نوع حکومت شاهنشاهی با ساختار کشوری و ایالتی (نک: الف ۳.۱.۴) از وظایف و حقوق خاصی برخوردارند، از آن جمله باید در مراسم بر تخت نشستن و تاجگذاری شاه حضور داشته باشند تا پادشاهی او را به رسمیت بشناسند: «بزرگان بر او آفرین خواندند» و نیز در شرایطی می‌توانند دعوی پادشاهی شاهزاده‌ای را رد کنند و یا مشروعیت حکومت یک شاه را مورد مؤاخذه قرار دهند و از او خلع ید کنند. آزادگان به تبعیت از مرامشان، این را از وظایف اولیه خود می‌دانند که به شاه وفادار باشند، از حکومت وی و از استقلال ایران زمین، و مهمتر از همه، از جامعه چند ملیتی ایران پاسداری کرده و از مردم در قبال حملات دشمنان خارجی دفاع و در لشکرکشی‌ها شاه را همراهی کنند و یا به فرمان او علیه کشورهای متخاصم بجنگند. آزادگان به هنگام قحطی و بلیه طبیعی و گاهی هم برای دفع حمله حیوانات سبع مانند اژدها و شیر و ببر، به حمایت از مردم شتافته و علیه این پدیده‌ها و خطرهای مبارزه می‌کنند. اما، مهمتر از وظیفه وفاداری و یاری دادنشان به شاه، تعهد و احساس مسئولیت ایشان در قبال ایران است، تا حدی که برای حفظ حقوق مردم، در مقابل حکومت ناعادلانه یک شاه می‌ایستند، ولو لازمه این کار کنار گذاردن وفاداریشان به شاه باشد. بزرگان و آزادگان به خصوص در شرایط بحرانی یا خلأ قدرت، با هم به شور می‌پردازند تا مثلاً راهی پیدا کنند که چگونه می‌توان در چنین شرایطی به شاه یا کشور خدمت کرد، یا شاهی را که به خطا می‌رود، چگونه دوباره به راه

راست هدایت کنند، در غیر این صورت به جستجوی شاه نوبی بر می‌خیزند. این وظائف و حقوق بزرگان را می‌توان در چهارچوب ایدئولوژی حکومتی ایرانی به‌طور کلی بمتابه یک «ارگان کنترل» در کشور تلقی کرد که از موضع «داد» و «دهش»، نحوه حکومت شاه را ارزیابی می‌کنند و در صورت لزوم، مشروعیت حکومت او را مورد مؤاخذه قرار می‌دهند و او را از حکومت برکنار می‌کنند. شواهد چنین عملکردی در شاهنامه فراوان است، مثلاً در مورد رفتار نابخردانه و ماجراجویانه کیکاوس (۱۲، ۵۰ به بعد)، یا تعیین جانشین برای نوذر (کتاب ۸) یا خلع ید از قباد (کتاب ۴۰)، یا مسموم ساختن شیروی (کتاب ۴۴) و امثالهم. به لحاظ اهمیتی که نقش سیاسی بزرگان و آزادگان در سنت پادشاهی ایران باستان داشته است، به عنوان نمونه، برداشت جهان پهلوان رستم بازگو می‌شود که در حین عصبانیت از کیکاوس، عدم صلاحیت وی را با تحقیر چنین بیان می‌کند: (۱۲، س، ۵۲۲ و ۵۳۱ تا ۵۳۴)

تواندر جهان خود زمن زنده‌ای به کینه چرا دل بیاکنده‌ای^{۱۴}

...

که آزاد زادم نه من بنده‌ام یکی بنده آفریننده‌ام
دلیران به شاهی مرا خواستند همان گاه و افسر بیاراستند^{۱۵}
سوی تخت شاهی نکردم نگاه نگه داشتم رسم و آیین و گاه
اگر من پذیرفتمی تاج و گاه نبودی ترا این بزرگی و گاه

و سپس، در حالی که به کاوس پشت نموده، به لقب خود یعنی «تاج بخش» می‌بالد (۱۲، س، ۵۲۵):

به در شد به خشم، اندر آمد به رخس منم گفتم، شیر اوژن تاج بخش
در حکومت‌های استبدادی غیر ایرانی (نک: ۲۰۱۴) چیزی که به سنت آزادگان ایران شباهت داشته باشد، نمی‌یابیم، اغریث و پیران در توران افراسیابی استثناء هستند.

۴. نوع‌شناسی یا تیپولوژی حکومت به روایت شاهنامه

۴. حکومت پادشاهی، اعم از فرمانروایی بر ایران یا بر جهان، با آنکه ساختار جامعه کم و بیش یکسان می‌ماند، دارای انواع مختلفی است که به‌طور خلاصه عبارتند از:
۱. حکومت مطلقه شاه که این حکومت مطلقه خود به سه شکل کلی مطرح شده:
 - ۱.۱. حکومت عادلانه خدا محور

۲.۱. حکومت خودکامه و استبدادی

۳.۱. حکومت عادلانه با تقسیم قدرت به صورت ایالتی (فدرالی)

۲. حکومت ملوک الطوائفی

۳. حکومت به اصطلاح «کمونیستی» مزدک.

۱.۴. حکومت مطلقه شاه

۱.۱.۴. حکومت عادلانه خدا محور^{۱۶}

چهار شاه اساطیری، کیومرث، هوشنگ، تهمورث، و جم (کتاب‌های ۱ تا ۴)، بر جهان فرمان می‌رانند و از ایشان با عناوین «جهان کدخدای» یا «خدای جهان» یاد می‌شود و از کتاب چهارم به بعد با عناوینی مانند «شاه ایران زمین» (۴، ۱۹۶)، «شاهنشا» (۵، ۴۵) یا «جهان شهریار» (۶، ۱۱۱۵). این چهار شهریار، مشروعیت حکومت خود را از خداوند دریافت کرده‌اند: یزدان یار و یاور آنان است و از طریق سروش با آنان ارتباط برقرار می‌کند؛ قدرت مذهبی و سیاسی در دست شاه است؛ شاه به فرمان یزدان حکومت می‌کند، در سرزمین خود عدالت را می‌گسترده و علیه بدی می‌جنگد. این چهار جهان کدخدای اساطیری بیش از هر چیز می‌کوشند که فرهنگ ابتدائی عصر حجر را ارتقاء بخشیده و همچون پیامبران، انسان را به سوی خدا و تمدن رهنمون کنند؛ فرایندی که بعد توسط چند شاه دیگر تداوم می‌یابد.

۲.۱.۴. حکومت خودکامه و استبدادی

در این نوع حکومت، میل و اراده شاه قانون است، وی خود را نه در مقابل خداوند مسئول می‌داند و نه در قبال زیردستانش. این شکل حکومتی در شاهنامه به چند صورت ارائه شده است: در بخش اساطیری، نمونه اول آن را در حکوت جبّارانه و مستبدانه ضحاک می‌بینیم (کتاب ۵) که با ابلیس هم پیمان است و با کمک او پس از قتل پدر، ابتدا در گنگ دز هوخت (بیت المقدس). ۵، ۳۴۱ به بعد) قدرت را در دست می‌گیرد و سپس بر جهان حکومت می‌راند. نمونه دیگر را در پادشاهی افراسیاب، شاه توران، مشاهده می‌کنیم (کتاب‌های ۸ تا ۱۳) و در بخش نیمه تاریخی در پادشاهی استبدادی ارجاسپ، نواده افراسیاب (کتاب ۱۵). این دو با دیوان همدستند و جادوگر (۱۳، ۱۲۳، ۳، گ، ۲۱۲۳ و ۲۴۸۶: «جادو افراسیاب»؛ ۱۵، ۵۲۰: «جادو ارجاسپ»).

هر چند این سه حاکم مستبد به وساطت مشاوران نیک اندیشی که در اختیار دارند، گهگاهی در کشورشان عادلانه رفتار می‌کنند، اما خود شخصیتی متزلزل و ناپایدار دارند.^{۱۷} در این نوع حکومت، هرگونه مخالفت یا انتقاد خیر خواهانه‌ای علیه شاه مستبد با مجازات اعدام مواجه می‌شود: اغریث به بردارش افراسیاب به خاطر حکومت جبّارانه و غیر عادلانه وی، هشدار می‌دهد. اما افراسیاب این هشدار را بی‌معنی می‌داند و اغریث را که همواره به او وفادار بوده، با دست خود می‌کشد. بنابراین جای تعجبی نیست که در این نوع حکومت، هیچ‌گونه قیامی از جانب مردم و یا خلع ید حاکم توسط بزرگان و مردم به چشم نمی‌خورد. هر سه شاه مستبد باید به وسیله یک قدرت خارجی، یعنی ایرانی برکنار گردند.^{۱۸}

در شاهنامه به انواع ضعیفتری از استبداد شاهی نیز برخورد می‌کنیم، از آن جمله شاهانی که معمولاً عادلانه فرمانروایی می‌کنند، اما گاه به گاه، راه خودکامگی در پیش می‌گیرند و جبّارانه عمل می‌کنند. در این موارد، اغلب امکان خلع ید و یا اصلاح شاه بر اثر وساطت و خیر خواهی بزرگان و آزادگان وجود دارد (نک: الف ۲.۳). جم ابتدا کاملاً عادلانه و برای سعادت مردم حکومت می‌کرد، اما بعد خود را خدا دانست و مستبدانه رفتار کرد و سرانجام بر اثر طغیان مردم و لشکریان برکنار شد. مثال دیگر، شاهنشاهی کی‌کاووس است (کتاب ۱۲) که توسط دیو و ابلیس از راه راست منحرف شده، اما با وساطت سردار آزاده خود گودرز، توبه می‌کند و باز به راه راست برمی‌گردد، همین طور نوذر (کتاب ۸)، گشتاسپ (کتاب ۱۵). نمونه‌های دیگر استبداد موقت را در حکومت بهمن (کتاب ۱۶)، و در بخش تاریخی شاهنامه در پادشاهی یزدگرد بزه‌کار (کتاب ۳۴)، قباد (کتاب ۴۰)، هرمزد نوشیروان (کتاب ۴۲) و شیروی (کتاب ۴۴) می‌بینیم.

۳.۱.۴. حکومت عادلانه «شاهنشاهی» با تقسیم قدرت به صورت ایالتی یا به اصطلاح «فدرالی»

در این نوع حکومت که شامل فرمانروایی بر ایران و چند کشور مجاور آن است، شاهنشاه در رأس هرم قدرت کشوری و ایالتی قرار دارد. شاهان ایالتی ایرانی و نیز متحدان غیر ایرانی شاه هر چند در حیطه حکومتی خود از نوعی خود مختاری و آزادی عمل برخوردارند، اما تحت فرمان شاهنشاه هستند. شاهان ایالتی اغلب ایرانی تبارند، مثل سام، زال یا رستم (شاه سیستان)، گودرز (شاه اصفهان)، گرگین (شاه خوزستان)،

مهراب (که از طرف پدر به ضحاک نسب می‌برد، در عهد منوچهر، شاه کابل، ولی تابع سام است). از طرف دیگر، شاهان چند کشور مجاور نیز متحد شاهنشاه ایران هستند، مثل رای، مهراج و شنگل (شاهان هند و نیز دیگر رایان هند)، سرو، نعمان و منذر (شاهان یمن)، ساوه (خاقان چین و چندین خاقان دیگر)، شاهان ارمنستان، ترکستان، هپتال و ندرتاً قیصر روم. اینان همگی، مادام که در کشورشان عادلانه حکومت می‌کنند، از خود مختاری برخوردارند، در غیر این صورت، شاهنشاه ایران به درخواست مردم آنجا، در حکومت ایالتی دخالت می‌کند، ولو با اعمال قدرت نظامی. شاهان ایالتی و متحدان غیر ایرانی، سالانه یا از روی رغبت هدایایی برای وی ارسال می‌دارند و یا بازرگازارند. در مواردی که ایجاب کند، با سپاهیان خود در خدمت شاهنشاه قرار می‌گیرند. ایشان در قبال تعهدات خود، از حمایت شاهنشاه ایران هر زمان که نیاز داشته باشند، برخوردار می‌گردند، مثلاً در ایام قحطی یا فاجعه‌های طبیعی و یا هنگامی که مورد تجاوز دشمن قرار گیرند. بعضی از شاهان ایالتی و پهلوانان ایرانی و همچنین شماری از موبدان و بخردان به عنوان مشاور به شاه خدمت می‌کنند و وی به آنها وظائفی در امور کشوری محول می‌کند. در این نوع حکومتی، بزرگان و آزادگان ایرانی از وظائف و حقوق خاصی برخوردارند (نک: الف ۲۳).

در بخش اساطیری شاهنامه، به جز مستبدانی چون ضحاک و افراسیاب، بقیه شاهان هر چند قدرت مرکزی را به طور مطلق در دست دارند، اما با داد و دهش حکومت می‌کنند. شاهنشاه معتقد به پروردگار است و اشاعه دین و گسترش عدالت، بخش مهمی از حکومت او را تشکیل می‌دهد، با این حال از زمان جم به بعد، موبدان تشکیلاتی مستقل از حکومت شاه دارند که در رأس آن موبد موبدان (و گاهی هم شاه) قرار دارد. در بخش نیمه تاریخی، گشتاسب و اسفندیار برای اشاعه دین زردشت، دست به جنگهای مذهبی زده و علیه مهرکیشان (آیین میتراپی) در ایران و توران می‌جنگند (کتاب ۱۵). در بخش تاریخی شاهنامه هم شماری از شاهان خود را حامی و پاسبان دین می‌دانند.

در شاهنامه این نوع حکومت، یعنی شاهنشاهی دیندار، بیشتر دیده می‌شود و فردوسی نمونه‌های متعددی از آن را نقل کرده است. مثلاً شاهنشاهی فریدون (کتاب ۶)، منوچهر (کتاب ۷)، نوذر (کتاب ۸)، زو (کتاب ۹)، گرشاسب (کتاب ۱۰)، کیقباد (کتاب ۱۱)، کی کاوس (کتاب ۱۲)، کی خسرو (کتاب ۱۲)، لهراسپ (کتاب ۱۴)، گشتاسب

(کتاب ۱۵)، بهمن تا دارا (کتاب‌های ۱۶ تا ۱۹)، اردشیر بابکان (کتاب ۲۲) و اعقاب وی (کتاب‌های ۲۳ تا ۲۸)، شاپور ذوالاکتاف (کتاب ۲۹) و اعقاب او (کتاب‌های ۳۰ تا ۳۳)، بهرام گور و فرزندان و نواده‌های او (کتاب‌های ۳۵ تا ۳۹) انوشیروان (کتاب ۴۱) و با دینداری محدودتری، پادشاهی بقیه شاهان ساسانی (کتابهای ۴۲ تا ۵۰).

۲.۴. حکومت ملوک الطوائف

برخلاف صور حکومتی ذکر شده که اعمال قدرت از مرکز صورت می‌گیرد، در حکومت اشکانیان این مرکزیت وجود نداشت و حکومت فقط ایالتی و طایفه‌ای بود، یعنی «ملوک الطوائفی» روایت شاهنامه در خصوص تعداد این «طوائف» و شکل حکومتی هر منطقه بسیار کوتاه است: ۱۵ بیت از ۲۰ بیت (۲۱، ۴۲ تا ۶۱). فردوسی درباره اشکانیان چیزی بیش از چند نام پیدا نکرده بوده است:

۲۶. ۶۱: از ایشان به جز نام نشنیده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام
فقط روایت مربوط به اردوان حاکم شیراز و اصفهان و نیز داستان فرماندارش بابک در فارس مشروح تر نقل شده است، جمعاً ۳۷۱ بیت (۲۱، ۵۹ تا ۴۳۰). بر پایه این دو روایت می‌توان استنتاج کرد که در هر یک از این ایالت‌ها، گونه‌ای حکومت شاه محور رایج بوده است که می‌توان آن را نمونه کوچکی از حکومت پادشاهی با تقسیم قدرت به صورت شهری قلمداد کرد.

۳.۴. حکومت به اصطلاح «کمونستی» مزدک

در شاهنامه، در مقابل انواع حکومتی که قبلاً عنوان گردید، تنها یک مدل مینیاتوری از حکومت به اصطلاح «کمونستی» به سبک مزدک قرار داده شده است. فردوسی هر چند داستان مزدک و طریقت وی را در عهد پادشاهی قباد آورده (۴۰، ۲۰۹ به بعد)، ولی نتایج فاجعه بار یک چنین «اجتماع بی طبقه» را نه در زمان قباد نشان داده است و نه در دوران انوشیروان (کتاب ۴۰ و ۴۱)، بلکه پیش از آنها، یعنی در کتاب بهرام گور (۳۵ ب، ۳۵۴ تا ۴۵۰) و آن هم بر مبنای تشکیلات اداری یک روستا آورده، بی آنکه به مزدک و آیین او اشاره‌ای بکند. خلاصه داستان چنین است: بهرام ضمن گردش به دور کشورش برای تنبیه اهالی یک روستای آباد که در رفاه کامل به سر می‌برند و (شاید به همین دلیل) به شاه، توجه لازم را معطوف نداشته‌اند، به توصیه یکی از مشاورانش دستور می‌دهد که نظام اداری روستا را تغییر دهند. بر اساس این فرمان که در آغاز همه

را شاد می‌سازد، اهالی روستا از هر نظر برابر اعلام می‌گردند (حال چه جوان یا پیر، دانا یا نادان)، و نیز مالکیت خصوصی، ازدواج و هر گونه برتری فردی و اجتماعی و صلاحیت بیشتر و حتی مشروعیت اداری کدخدا از میان برداشته می‌شود. نتایج این نظام جدید در روستا فاجعه‌انگیز است: هرج و مرج، دزدی و قتل. دیری نمی‌پاید که روستا به دست اهالیش ویران گردیده و از سکنه خالی می‌شود. بدین ترتیب، مجازات شاهانه تحقق می‌یابد. واضح است که فردوسی این نوع نظام اداری و اجتماعی را مطلقاً مردود می‌داند.

(ب) مشروعیت حکومت

۱. به استثناء مدل به اصطلاح «کمونیستی» مزدک، که هر نوع حکومت شاهی را رد می‌کند، مشروعیت سه نوع دیگر عمدتاً بر اساس همان معیار اولیه که قبلاً ذکر شد، تبیین شده است (۱.۱.۴، ۳.۱.۴ و ۲.۴)، یعنی بر اساس «مایه بیشتر در بین برتران». شرایط تعلق به گروه «برتران» یعنی بزرگان و آزادگان قبلاً عنوان شد. اما «پایه» یا «مایه بیشتر» بر اساس یک یا چند معیار کیفی تبیین می‌شود که ذیلاً ویژگی‌های هر یک به ترتیب ذکر می‌گردد:

۲. فرّ

۳. آموزش و دانش (رای و خرد)

۴. افسون و جادو

۱. فرّ (در فرس باستان: فرّنه، به زبان اوستایی: خورنه)^{۱۹}

فردوسی در شاهنامه بین سه نوع فرّ تمایز قائل است که هر یک می‌تواند به تنهایی یا با هم موجب تقویت ادعای حکومت یا باعث مشروعیت آن گردد، بدین ترتیب:

(۱) فرّ کیانی / فرّ شاهی / فرّ شاهنشاهی

(۲) فرّ ایزدی

(۳) فرّ موبدان

۱.۱. فرّ شاهی

نسب شاهی داشتن یا اصل موروثی بودن پادشاهی در سنت حکومتی ایران قبل از

اسلام - و به همین ترتیب در روایت شاهنامه - نقش محوری دارد. شاهزادگانی که با استناد به «فرّ شاهی» مدّعی حکومت می‌گردند، این ادّعی خود را یا بر این پایه استوار می‌کنند که فرزند ارشد شاه و یا از نسل یک شاه هستند و بنابراین حکومت را به ارث می‌برند. حتی حکام مستبدی مثل ضحاک و افراسیاب، مشروعیت پادشاهی خود را اولاً بر اساس نسب شاهی خود توجیه می‌کنند و ثانیاً با اِعمال زور و ایجاد خفقان در جامعه، حکومت را به دست می‌گیرند.

۱.۱.۱. فرّ شاهی به مفهوم موروثی بودن حکومت، شامل حال کلیّه شاهزادگان شده و در واقع تعلق شاهزاده را به گروه بزرگان تضمین می‌کند، ولی به تنهایی نمی‌تواند شرط کافی برای مقبولیت ادّعی شاهی باشد.^{۲۰} مثلاً ماجرای سلم و تور که اوّلی بر پسر ارشد بودن خود تکیه می‌کند و دیگری خود را به دلیل برتری در رزم آوری لایق ولیعهدی می‌داند، اما پدرشان فریدون، انتخاب بر پایه اصل جامع الحاظ بودن صلاحیت را مَرّج دانسته و بر ولیعهدی ایرج رای می‌دهد که صلاحیتش از هر لحاظ بیشتر است. لزوم صلاحیت بیشتر در مورد جانشینی نوذر نیز مطرح می‌شود: بزرگان، ادّعی طوس و گسته، فرزندان نوذر، را با آنکه از فرّ شاهی برخوردارند، به دلیل عدم کفایت صلاحیتشان رد می‌کنند و زو طه‌اسب را که نسبش به فریدون می‌کشد، به شاهی بر می‌گزینند، چون مضاف بر فرّ شاهی «زور کیان داشت و فرهنگ گو». زال آزاده در جمع بزرگان، دلائل مربوط به ردّ ادّعی طوس و گسته و نیز معیارهای انتخاب شاه نور را به این شرح بیان می‌دارد (کتاب زو):

۹، ۴ بیاید یکی شاه خسرو نژاد که دارد گذشته سخنها بیاید
[...]

۶ اگر داری طوس و گستهم فر سپاه است و گردان بسیار مر
۷ هر آن نامور کو نباشدش رای به تخت بزرگی نباشد سزای
۸ نریبید بریشان همی تاج و تخت ببايد یکی شاه پیروز بخت
۹ که باشد بدو فرّه ایزدی بتابد ز گفتار او بخردی
۱۰ ز تخم فریدون بجستند چند یکی شاه، زیبای تخت بلند

مثال‌های دیگر: بزرگان و لشکریان برای جانشینی گرشاسب زو که فرزند پسر ندارد، بار دیگر در خلأ قدرتی که به این علّت به وجود آمده، کيقباد را که از نژاد فریدون است، می‌جویند و تخت شاهی را بدو می‌سپارند (۱۰، ۱۵۴ به بعد). در دوران حکومت

قباد ساسانی که از روی حسادت و ترس، سردار توانمند و استاندار وجیه المله و وفادار خود سوفرای را ناجوانمردانه دستگیر و به قتل رسانده است، مردم غمگین و خشمناک می شوند و علیه قباد قیام می کنند (۴۰، ۱۰۵ تا ۱۲۲؛ نک: ۴۲، ۱۶۵۹ تا ۱۶۶۲)

۴۰، ۱۱۴ بر آشت ایران و برخاست گرد همی هر کسی کرد ساز نبرد سپس لشکریان، با نادیده گرفتن فرّ شاهی قباد، او را به زنجیر می کشند و برادرش جاماسپ را به شاهی برمی گزینند:

۴۰، ۱۲۰ که کهتر برادر بد و سرفراز قبادش همی پروریده بناز
 ۱۲۱ ورا برگزیدند و بنشانند به شاهی بر او آفرین خواندند
 ۱۲۲ به آهن ببستند پای قباد ز فرّ و نژادش نکردند یاد
 بنابراین، فرّ شاهی به تنهایی برای مشروعیت حکومت، کافی نیست.

۲.۱.۱. در چهارچوب اصل موروثی بودن حکومت، تملک اسباب و نمادهای قدرت شاهی در تأکید ادعای حکوت نقش مهمی ایفا می کند.^{۲۱} این نمادهای شاهی، نه تنها موجب تقویت مشروعیت حکومت می گردد، بلکه یکی یا تعدادی از آنها می تواند این مشروعیت را پایه گذاری کند (نک: ۱۰، ۲۶۶ به بعد ۱۲، ۱۲ به بعد). مهمترین این اسباب و نمادها عبارتند از: تخت شاهی، تاج، انگشتری و مهر (۶، ۳۰۰، ۱۱۲۱ به بعد)، درفش فریدون (۷، ۱۱۶۶ به بعد) یا درفش کاویانی، گرز فریدون (گرزه گاو سر ۵، ۲؛ ۸۳ به بعد؛ ۷، ۱۱۶۵) و گنج.

در کنار دارا بودن فرّ شاهی و اسباب و نمادهای شاهی، احراز حکومت به فرمان یزدان، یعنی داشتن فرّه ایزدی، در مشروعیت حکومت، نقش تعیین کننده دارد:

۲.۱. فرّه ایزدی

۱.۲.۱. همانطور که گریگوزان در پژوهش خود در مورد «مشروعیت مذهبی حکومت شاهان هخامنشی» عنوان کرده، حکومت بر اساس فرمان اهورا مزدا، از زمان داریوش بزرگ به بعد، یکی از مهمترین منشورهای حکومتی ایران باستان بوده است.^{۲۲} بازتاب ادبی این مطلب را در بخش اساطیری شاهنامه به صورت «فرّ ایزدی» مشاهده می کنیم، مثلاً در داستان هوشنگ:

۲، ۵ به فرمان یزدان پیروزگر به داد و دهش تنگ بسته کم
 در بخش اساطیری، چندین شاه به فرمان یزدان حکومت می کنند و همین امر موجب

«تابش نور ایزدی» از چهره آنان می‌گردد که در عین حال، دال بر مشروعیت حکومتشان نیز هست (نک: الف ۱.۱.۴ حکومت عادلانه خدا محور).

شرایطی که موجب دریافت فرّ ایزدی می‌شود، عبارت است از:

ایمان به یزدان نیک و ستایش او (دینداری)

مبارزه علیه بدی (ظلم و استبداد)

پای بندی به اصل دادگری و نیکی و حکومت بر پایه عدالت اجتماعی (داد و دهش) کیومرث، اولین شهریار جهان، فقط از فرّ ایزدی برخوردار است، هوشنگ، جم و منوچهر به هنگام به دست گرفتن قدرت، هم دارای فرّ شاهی و هم فرّ ایزدی هستند. تهمورث و فریدون، که از فرّ شاهی برخوردارند، فرّ ایزدی را در حین حکومت دریافت می‌کنند. تهمورث آن را پس از گذراندن یک دوره زهد و سلوک و تزکیه کامل نفس، کسب می‌کند:

۲۶، ۳ چنان شاه پالوده گشت از بدی که تا باید از او فرّ ایزدی و فریدون به خاطر حکومت عادلانه‌اش. شاپور ذوالاکتاف، شاه ساسانی، هر چند از فرّ ایزدی برخوردار نیست، اما به هنگام احراز حکومت، آنچنان فرّی از او می‌تابد که گویی فرّ ایزدی است:

۱۰، ۲۹ تو گفתי همی فرّ ایزدی است بر او سایه رایت و بخردی است فرّ ایزدی می‌تواند بر اثر استبداد و یا حکومت غیر عادلانه خاموش و تیره گردد، مثلاً در مورد جم:

۴، ۱۸۷ از آن پس برآمد ز ایران خروش پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش

...

۱۹۰ بر او تیره شد فرّ ایزدی به کژی گرایید و نابخردی ۲.۲.۱. جالب اینکه در شاهنامه در مقابل فرّ ایزدی، ضدّ آن نیز ارائه شده است، یعنی نشان پلیدی و خبثت در چهره یا بر اعضای بدن شاه بیدادگر. این خصلت را در شاهانی می‌بینیم که با اهریمن همدستند. در میان شاهان اساطیری که حکومتی مستبدانه و جبارانه دارند، شاهانی داریم مانند ضحاک ماردوش و افراسیاب هولناک. فردوسی در مقابل این چهره‌های خبیث، چهره شاهان اساطیری را که از پرتو فرّ ایزدی برخوردارند، به خورشید تابان و یا زیبایی ماّه تابنده تشبیه می‌کند، مثل کیقباد که چهره‌اش مانند ماه تابان است و همینطور شاهانی که از نسل او هستند (۱۰، ۱۸۲؛ ۱۳، ۳۳۴ به بعد). بدین

ترتیب، فرّ ایزدی از بُعد زیباشناختی نیز برخوردار است. فردوسی در مورد کیومرث چنین می‌گوید:

۱، ۱۲ به گیتی درون شاه سی سال بود به خوبی چو خورشید، برگاه بود
و همینطور دربارهٔ جم:

۴، ۵۱ چو خورشید تابان میان هوا نشسته بر او شاه فرمانروا
حُکام مستبد (نک: الف ۲.۱.۴). فاقد پرتوزیبا یا پرتونیک هستند که خاصّ شاهان
با داد و دهش است (نک: الف ۱.۱.۴ و ۳.۱.۴). اما همانطور که گفته شد، زیبایی شاه
دادگر به محض آنکه از راه راست منحرف گردد و بداندیشی را در پیش گیرد و یا به
دروغ متوسّل شود، به تیرگی می‌گراید (۴، ۵۱)؛ این را از زبان شاپور اردشیر بشنویم:
۲۲، ۵۷۴ رخ پادشا تیره دارد دروغ بد اندیش هرگز نگیرد فروغ
(بگذریم از اینکه سعدی بدی را ذاتی و موروثی می‌داند: پرتو نیکان نگیرد آن که
بنیادش بد است).

۳.۲.۱. بنا به شواهد متعدّدی که در شاهنامه آمده است، فردوسی برای یزدان پرستی
شاه ارزش بسیار قائل شده، زیرا به عقیدهٔ وی از راه دینداری است که می‌توان به عدالت
اجتماعی برای همگان رسید:

۲۲، ۵۶۹ چه گفت آن سخن گوی با آفرین

که چون بنگری مغز داد است دین

چه در روایت شاهنامه و چه از دیدگاه فردوسی، معیار «عدالت اجتماعی» (داد و
دهش) در رابطه با «فرّ شاهی» و «فرّ ایزدی» در سه بُعد نقش محوری می‌یابد: یک
نقش محوری در سه بعد پیدا می‌کند، یعنی بعد سیاسی، اخلاقی و زیباشناختی. فردوسی
از حکومتی که بر پایه عدالت اجتماعی یا به عبارت وی بر پایهٔ «داد و دهش» استوار
است، ستایش می‌کند و از نظر او فقط شاه دادگر، زیبایی تخت بلند و در خور تاج و گاه
است (۹، ۱۰). ۲۳

۴.۲.۱. مشروعیت حکومت به شاهانی که به هنگام احراز حکومت، دارای فرّ ایزدی
هستند، از قبل عطا شده است. در موارد دیگر، فرّ ایزدی به شاهی عطا می‌شود که دیندار
و عادل بوده، به داد و دهش پرداخته و عدالت اجتماعی را برقرار کرده باشد. «دینداری
و عدالت» در شاهنامه نه تنها زیر بنای مشروعیت پادشاهی خدا محور و شاهنشاهی
عادلانهٔ فدرالی را تشکیل داده، بلکه خود محور اصلی این نوع حکومت است: مثلاً

پادشاهی جم (۴، ۴ به بعد)، فریدون (۶، ۴ به بعد و ۳۶ به بعد)، منوچهر (۷، ۹ به بعد و ۱۶ به بعد)، زو (۹، ۱۹ به بعد)، کی قباد (۱۱، ۲۰۹ به بعد)، کی خسرو (۱۳، ۲۱ به بعد)، گشتاسپ (۱۵، ۲۵ به بعد)، اسکندر (۲۰، ۳۲ به بعد)، اردشیر بابکان (۲۲، ۵ به بعد)، شاپور اردشیر (۲۲، ۸ به بعد)، اورمزد شاپور (۲۳، ۵ به بعد) و اعقاب او، شاپور ذوالاكتاف (۲۹، ۱۰ و ۶۴۱ به بعد)، انوشیروان و دیگران. فردوسی از شاهان عادل به نیکی یاد می‌کند و آنان را «شاه با داد و یزدانپرست»، «شاه با داد و دهش» یا «شاه با داد و بخشش» و نیز «شاه با داد و آرام» می‌خواند.

۵.۲.۱. آیین آخرین عنوان، یعنی شاه با «داد و آرام» جنبه‌های مهم دیگری را نیز در بر می‌گیرد: «ایمنی»، «آرامش (صلح)» و «شادی». شاه دادگستر به همان اندازه که به عدالت اجتماعی توجه دارد، باید «امنیت»، «آرامش» و «خوشی» را برای همه افراد جامعه تضمین کند. فردوسی به کرات به این جنبه‌ها اشاره می‌کند، مثلاً در گزارش اردشیر بابکان به بزرگان کشورش:

۴۵۷، ۲۲	شما را خوشی جستم و ایمنی
نهان کردن کیش آهرمنی	
(مقایسه شود با ۲۲، ۵ به بعد)	
۲۲، ۵۶۷	اگر پادشاه، از گنج آورد
۵۷۷	کجا گنج دهقان بود، گنج او
۵۷۸	نگهبان بود شاه گنج ورا
تن زیردستان به رنج آورد	
و گر چند بر کوشش رنج او	
به بر آورد نیز رنج ورا	

۳.۱. فرّ موبدی

۱.۳.۱. دین در عهد اولین چهار شاه اساطیری، هنوز سازمان و تشکیلاتی ندارد. این چهار شاه، زیردستان خود را همچون پیامبران به یزدانپرستی رهنمون می‌سازند. مراحل بعد از لحاظ تاریخ تکوین ادیان اهمیت دارد. جم به هنگام بر تخت نشستن، خود را نه تنها پادشاه جهان، بلکه موبد نیز می‌نامد:

۳، ۴	کمر بست با فرّ شاهنشهی
۶	منم گفتم، با فرّ ایزدی
منوچهر از هر سه فرّ برخوردار است. وقتی قدرت را در دست می‌گیرد، می‌گوید:	
۷، ۷	همم دین و هم فرّ ایزدی است
همم بخت نیکی و دستِ بدی است	
و بزرگان کشور، حکومت جهانی وی را با کلمات زیر به رسمیت می‌شناسند:	
جهان سر به سر گشت او را رهی	
همم شهریاری و هم موبدی	

۷، ۲۸ ترا باد جاوید تخت ردان همان تاج و هم فره موبدان
 فره موبدی، هر چند خود تعیین کننده مشروعیّت حکومت نیست، اما - همانند فره
 شاهی - موجب تقویت آن می‌گردد. هر چند دینداری یک شاه الزاماً موجب اعطای فره
 ایزدی بدو نیست، اما موجب مقبولیتش در جامعه می‌گردد. در شاهنامه شاهان بسیاری
 حکومت خود را بر پایه دینداری و دین گستری استوار کرده‌اند، مثل کیومرث،
 هوشنگ، تهمورث، جم، فریدون، منوچهر، کیخسرو، لهراسپ، گشتاسپ، داراب،
 اردشیر بابکان، شاپور، اورمزد، بهرام اورمزد، شاپور دوالاکتاف، نوشیروان و چند تن
 دیگر.

۲.۳.۱. نقش پیامبرانه شاه آن طور که در عهد اولین چهار شاه اساطیری به چشم
 می‌خورد، در واقع با حکومت ضحاک دگرگون می‌شود. او با ابلیس هم پیمان است و
 خود را مقید به دین ایزدی نمی‌داند (مقایسه شود ۵، ۴۲). لذا نقش رهبری مذهبی که در
 کتاب چهارم در دست موبدان و جم قرار داشت، از کتاب ضحاک به بعد عملاً به موبدان
 تفویض گردیده است.^{۲۴} با جدایی دین از حکومت، دین از تشکیلات خاص خود
 برخوردار می‌شود و این امر تا پایان شاهنامه پا برجا می‌ماند.

جدایی دین از حکومت در واقع، یکی از ویژگیهای حکومت شاهنشاهی فدرال
 است (الف ۳.۱.۴). اینکه گاهی یک شاه که دینداری و عدالت را محور برنامه حکومت
 خود قرار داده است، خود در رأس هرم مذهبی قرار می‌گیرد، به منزله تداخل تشکیلات
 دینی و حکومتی نیست. جم، فریدون، منوچهر، گشتاسب و یا اردشیر بابکان با دین
 گستری خود در واقع از رسالت موبدان حمایت می‌کنند.^{۲۵} اینان و نیز بقیه شاهان اغلب
 از موبدان خود راهنمایهای اخلاقی و سیاسی لازم را دریافت می‌کنند، به خصوص در
 بخش تاریخی شاهنامه، مثل شاپور اردشیر (۲۲، ۲۶)، بهرام بهرام (۲۵، ۴) به بعد، شاپور
 ذوالاکتاف (۲۹، ۱۰) به بعد و ۵۹۲ به بعد، قباد و نوشیروان (۴۰، ۳۳۳) و تعدادی دیگر.
 فردوسی، موضوع جدایی دین از حکومت را در نصایح اردشیر بابکان به پسرش
 شاپور به روشنی بیان، ولی تأکید می‌کند که دین و حکومت باید همچون دو برادر نسبت
 به یکدیگر نقش حمایت کننده داشته باشند:

۲۲، ۵۵۹ چو بر دین کند شهریار آفرین
 ۵۶۰ نه بی تخت شاهی بود دین به پای
 ۵۶۱ دو بنیاد یک بر دگر بافته
 برادرش شود پادشاهی و دین
 نه بی دین بود شهریاری به جای
 بر آورده پیش خرد تافته

۵۶۲ نه از پادشا بی نیاز است دین
۵۶۳ چنین پاسبانان یکدیگرند
۵۶۴ نه آن زین، نه این زان بود بی نیاز

نه بی دین بود شاه را آفرین
تو گویی که در زیر یک چادرند
دو انباز دیدیم شان نیکساز

۲. آموزش و دانش (رای و خرد)

۱.۲. در آیین حکومتی ایران، به ویژه در دو نوع حکومت عادلانه (الف ۱.۱.۴. و ۳.۱.۴)، «خرد و رای» از اهمیت بسیاری برخوردار است. لذا آموزش شاه و مردم برای کسب دانش و هنر و اصولاً بخردی، نوعی ضرورت یا وظیفه فردی و جمعی تلقی می‌گردد. ۲۶ نظر فردوسی نیز چنین است. وی مثال‌های متعددی دالّ بر این ضرورت ارائه داده است. آموزش نه تنها برای قشر درباری که در هر حال از امتیازات مادی فراوانی بهره‌مند است، بلکه برای تمام اقشار جامعه از پیر و جوان، ضروری اعلام گردیده است. اندرز اردشیر بابکان به مردم شاهد این مطلب است:

۴۶۸، ۲۲ دگر آنکه دانش مگیرید خوار
اگر زیر دستید، اگر شهریار

[...]

۴۸۷ زمانی میاسای از آموختن
و یا از زبان شاپور ذوالاکتاف:
۶۴۷، ۲۹ بیاید خرد شاه را ناگزیر
هم آموزش مرد برنا و پیر

۲.۲. آموزش لازم برای شاه

در آموزش شاهزاده یا شاه به این امر کاملاً توجه می‌شود که با دانش زمان خود مجهّز و از خرد و رای برخوردار شود و بر سنن و تاریخ گذشته ایران نیز به خوبی آگاهی داشته باشد، موضوعی که فردوسی اغلب بدان اشاره می‌کند، مثلاً در کتاب زو:

۹، ۶ بیاید یکی شاه خسرو نژاد
که دارد گذشته سخن‌ها به یاد

به روایت شاهنامه، آموزش شاه در سطوح مختلفی انجام می‌شود. فردوسی، همانطور که قبلاً ذکر شد، بالاترین ملاک مشروعیت حکومت را در «برتری» و «صلاحیت بیشتر» می‌داند، لذا به آموزش همه جانبه شاه با نظری بسیار مثبت نگاه می‌کند. فقط اولین شاه اساطیری است که در پرتو فرّ ایزدی از حکمت و فرهیختگی پیامبر گونه‌ای برخوردار است، بقیه شاهان باید صلاحیت رهبری و برتری سیاسی و

نظامی خود را از طریق آموزش کسب کرده باشند، به عبارت دیگر: فقط از طریق آموزش همه جانبه و مخصوص رتبه شاهی است که می‌توان برتری اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و نظامی را احراز کرده و برای حکومت یک برنامه منسجم را ارائه داد. قبل از پرداختن به این موارد، به یک جنبه مهم دیگر از آموزش شاهی توجه می‌کنیم، که شامل تربیت شاه در دوران کودکی و نوجوانی است:

۱.۲.۲. تربیت

شاه باید آیین‌های حکومت، وظائف و تشریفات درباری و همچنین مهارت و کارآمدی در امور اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و نظامی را در سنین کودکی و نوجوانی، هم در خانواده و هم نزد بهترین آموزگاران جامعه فراگیرد. در شاهنامه نقش آموزگاران و به ویژه نقش پدر به عنوان مربی و تربیت کننده، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. کیومرث راه و روش حکومت را خود به نوه‌اش هوشنگ می‌آموزد و او را آماده جانشینی خود می‌کند (۱، ۵۶ تا ۶۱)؛ تهمورث به وسیله دستورش «شیداسپ» آموزش می‌بیند (۳، ۲۵)، فریدون شخصاً سه پسرش را که از تربیتی کامل بهرمنند شده‌اند، به آزمون می‌کشد و سرانجام ایرج را که از هر نظر دارای صلاحیت بیشتری است، به جانشینی خود بر می‌گزیند (۶، ۲۰۲ تا ۳۲۰). پس از قتل ایرج به دست برادرانش، فریدون نوه خود منوچهر را برای جانشینی تربیت می‌کند و آموزشهای لازم را به او می‌دهد و پس از آنکه بر دو عموی بدگوش پیروز می‌گردد، تخت شاهی را به او واگذار می‌کند (۶، ۶۲۰ به بعد، ۱۱۲۵ به بعد)؛ رستم منش پهلوانی و آزادگی، آیین بار و نیز فنون رزم و بزم را به شاهزاده سیاوش همچون فرزند خود می‌آموزد (۵۱۲، ۸۱ تا ۹۵). اردشیر بابکان بهترین آموزش را هم نزد نیا و هم پیش آموزگارانش فرامی‌گیرد (۲۰، ۱۱۷ به بعد).

فردوسی، مثال‌های بارزی در مورد اینکه ممکن است هر پدری صلاحیت تربیت فرزندش را نداشته باشد، نیز ارائه داده است: به خواسته بزرگان کشور، شاهزاده جوان بهرام گور را برای آنکه خوی بد و مستبدانه پدرش یزدگرد یزه‌کار را تجربه نکند و سرمشق خود قرار ندهد، از خانه پدری دور می‌کنند و برای تربیت به مُنذر، شاه یمن می‌سپارند (۳۴، ۴۵ تا ۲۲۸).

به سبب اهمیت بسیاری که امر آموزش و پرورش برای شاهان دارد، فردوسی،

برنامهٔ تعلیم و تربیتی را که منذر برای بهرام گور در نظر گرفته است، مشروحاً نقل می‌کند (۸۰ بیت). برنامهٔ تربیتی و آموزشی که در چندین سال توسط هیأتی بین‌المللی که شامل دایگان و مربیان و آموزگاران برگزیده از کشورهای مختلف است، در برگیرندهٔ تقریباً تمام مراحل رشد بدنی و معنوی شاهزاده و نیز همهٔ بخشهای علوم، هنر و مهارتهای آن روزگار، حتی آموزش زبانهای خارجی و نیز آموختن راه و رسم زناشویی و کنیزپروری (۳۴، ۸۷ تا ۱۶۷).

قباد برای تربیت پسرش انوشیروان، او را به فرهنگیان می‌سپارد:
۴۰، ۱۹۸ برین گونه تا گشت کسری بزرگ

یکی کبودکی شد دلیر و سترگ

۱۹۹ به فرهنگیان داد فرزند را

چنان تازه شاخ برومند را

به طور کلی، مهمترین مواد آموزش ویژهٔ شاه، عبارتند از: مراسم و آیین‌های درباری؛ سنن و آیین‌های ملی و مذهبی؛ لشکر آرایی و فنون رزم‌آوری و شهبواری، کین‌آوری و مبارزهٔ تن به تن و پهلوانی در جنگ (من جمله جنگ علیه اژدها، شیر و مانند آن)؛ مراسم جشن و شادی در آیین‌های ملی و دیگر مناسبت‌ها؛ مراسم سوگ؛ دانش و فن‌آوری؛ حکمت، تاریخ، طب، ستاره‌شناسی و دیگر زمینه‌های دانشمندی؛ هنرها؛ سوارکاری، شکار؛ ورزش؛ چوگان، تیرزنی؛ افسون و غیره. تسلط بر این مواد و نیز آگاهیهای حاصله از تجربیات فردی و دانش تاریخی، ضامن برتری شاه و مشروعیت حکومت وی خواهد شد.^{۲۷}

بخش مهمی از تعلیم و تربیت شاهی به کسب برتری در امور کشوری و نظامی تخصیص دارد، که اینک بدان می‌پردازیم:

۲۰۲۲ برتری سیاسی و نظامی

شاهانی که دارای چنین خصلتی هستند، در شاهنامه از ارج فراوانی برخوردارند. شرح آبادانی‌ها، اندرزاها و آموزش‌هایی که به زیردستان خویش می‌دهند و نیز شرح لشکرکشی‌های موفقیت‌آمیزشان، بخش‌های وسیعی از متن را به خود اختصاص می‌دهد. در بخش اساطیری هر چند کارکردها و جنگ‌آوری اولین چهار شاه اساطیری به طور خلاصه بازگو می‌شود، اما کارنامهٔ شاهنشاهانی مانند فریدون، منوچهر،

کی کاوس، کی خسرو، و در بخش نیمه تاریخی، پادشاهی بهمن، و در بخش تاریخی، داستان اسکندر و اردشیر بابکان، شاپور ذوالاکتاف، بهرام گور، نوشیروان و شماری دیگر بسیار مشروح است. همچنین، کارنامه پهلوانان و قهرمانان اصلی شاهنامه مفصلاً و با جزئیات فراوان نقل گردیده است، به طور مثال: قهرمانیهای سام، زال، قارن، به خصوص رستم، و رزم آوریهای گودرز، گیو، بهرام چوبین، یا دلاوریهای شاهزادگانی مثل طوس، گسته، فربرز، اسفندیار.

فردوسی با توجه به اهمیتی که صلاحیت سیاسی و برتری نظامی یک شاه در حکومت دارد، به طور نمونه جزئیات بسیاری از زندگی خصوصی و نحوه حکومتی کاووس را در زمینه‌های متفاوتی نقل کرده و نشان می‌دهد که حکومت شاهانی مانند کاووس که از صلاحیت سیاسی و نظامی کمتر برخوردارند، چه فجایعی را برای مملکت به بار می‌آورد. فردوسی به کرات نشان می‌دهد که کاووس، شاهی دمدمی مزاج، از لحاظ رهبری کشور، چه از نظر سیاسی و چه از نظر نظامی، بی‌لیاقت و ضعیف و ناتوان است (مثلاً جنگ مازندران، جنگ هاماوران، حمله سهراب)، تا حدی که بزرگان کشورش حتی او را «دیوانه» می‌خوانند: کاووس بر رستم خشم می‌آورد و او از کاووس می‌رنجد. بزرگان از گودرز می‌خواهند که بین این دو میانجی‌گری کند و به او می‌گویند:

۱۲، ت، ۵۴۷ به نزدیک این شاه دیوانه شو

وزین در سخن یاد کن نو به نو

سپس گودرز می‌کوشد رستم را با این سخنان آرام کند:

۱۲، ت، ۵۸۳ تو دانی که کاووس را مغز نیست

به تندی، سخن گفتنش نغز نیست

حتی سهراب ۱۴ ساله کاووس را متهم به عدم صلاحیت نظامی می‌کند و می‌گوید:

۱۲، ت، ۸۶۶ چرا کرده‌ای نام کاووس کی

که در جنگ شیران نداری تو پی

از دیدگاه فردوسی، ارائه یک برنامه حکومتی منسجم، نشانه‌ای از صلاحیت یک

شاه برای احراز قدرت است.

۳.۲.۲. برنامه حکومتی

در شاهنامه بسیاری از شاهان به مناسبت احراز قدرت به بزرگان کشور بار داده، طی

مراسمی بر تخت می‌نشینند، به دست خود تاج‌گذاری می‌کنند و ضمن آن اغلب برنامه حکومتی خود را ارائه می‌دهند. بزرگان کشور هم متعاقباً و متقابلاً حکومت شاه جدید را با آفرین‌گویی به رسمیت می‌شناسند: «بزرگان بر او آفرین خواندند» (۹، ۱۵ به بعد؛ مقایسه شود با ۷، ۴ تا ۲۶؛ ۱۳، ۱۹ به بعد). این مراسم که در جمع میهن (و گاهی هم کیهان) برپا می‌شود، اغلب جنبه آیینی دارد.

در برنامه حکومتی شاهان اساطیری که دارای فرّ ایزدی هستند، آبادانی جهان جای ویژه‌ای دارد. در برنامه حکومتی اکثر شاهانی که پس از ضحاک به قدرت می‌رسند، نیز تعهد راسخ بر عدالت‌گستری و پافشاری در مبارزه علیه بدی گنجانده شده است. فردوسی که مراسم احراز قدرت و ارائه برنامه حکومت شاهان را اغلب در اول هر کتاب منعکس کرده،^{۲۸} ضمن نقل روایت، با نهایت دقت مراقب است که آیا شاه آنچه را که به هنگام تاجگذاری به مردم قول داده، به مرحله عمل درآورده و با داد و دهش حکومت کرده است یا نه. وی شاهانی را که فاقد برنامه حکومتی هستند، آلت دست درباریان و یا لشکریان قلمداد می‌کند: مثل نوذر، قباد، کسی کاووس، یزدگرد بزهکار، یزدگرد نوشیروان، خسرو پرویز، شیروی و چند تن دیگر.

یکی دیگر از جنبه‌های برتری سیاسی و نظامی و مشروعیت شاه، که از طریق آموزش کسب می‌شود، دارا بودن قوای فوق طبیعی است. اما فردوسی در شاهنامه بیان نمی‌کند که این قابلیت چگونه کسب می‌شود.

۳. افسون و جادو

۱.۳. اکثر شاهانی که فرّ ایزدی دارند، از نیروی افسون نیز برخوردارند و از آن در مبارزه علیه بدی و نیروهای اهریمنی استفاده می‌کنند. این نوع افسون، دانش فنی شاه را نیز دربر می‌گیرد (به قول آلمانی زبان‌ها: افسون سفید در مقابل افسون سیاه). هوشنگ به افسون، آهن را از سنگ استخراج می‌کند (۲، ۲۰ به بعد). تهمورث با افسون، اهریمن و دیوان را مهار می‌کند، از اهریمن سواری می‌گیرد و از دیوان کار می‌کشد و خط می‌آموزد (۳، ۲۷ به بعد). فریدون برای آهنگران گرزّه گاو سر را طرّاحی می‌کند (۵، ۲۸۶ به بعد) و نقشه برادرانش را که قصد جاننش را کرده بودند، نیز به نیروی افسون خنثی می‌سازد (۵، ۳۱۹ به بعد). فردوسی ضمن نقل افسونگری شاهان نیک، جادوگری شاهان مستبد و ساحرین همدستانشان را نیز به نمایش درمی‌آورد، مثلاً: ضحاک و

افراسیاب (۱۲، ۲۳) و شاه مازندران (۱۲، ۱۲۲). بعضی از شاهان نسبتاً فرهیخته مانند سرو شاه یمن، از افسون سیاه یا جادو بهره می‌گیرند (۶، ۲۰۸ به بعد). سرو در مراسم خواستگاری پسران فریدون از دخترانش، دست به جادو می‌زند، اما سه پسر فریدون که افسون‌گری را از پدرشان آموخته‌اند، از آن به عنوان ضدّ جادو یا «افسون‌گشای» استفاده می‌کنند (۶، ۲۰۲ تا ۲۱۵). همچنین لشکریانی مثل بازور با جادوگری خویش به افراسیاب در جنگ علیه ایران کمک می‌کند (۱۳ ب، ۳۵۵ به بعد و ۳۸۴). و یا زن جادویی که به دستور شاه مازندران سعی می‌کند در هفت خوان، رستم را بفریبد (۱۲، ۴۱۵ به بعد) یا ساحره دیگری که دستیار سودابه است (۱۲ د، ۴۱۹ به بعد) و چند تن دیگر.

۲.۳. قابلیت دیگری که در کنار افسون و جادو قرار دارد، قدرت پیشگویی بعضی از شاهان، ستاره شناسان و موبدان و دانایان است که از وقایعی که در آینده اتفاق خواهد افتاد و برای سیاست مملکت حائز اهمیت است، از قبل خبر می‌دهند. شاهانی مثل کیومرث، هوشنگ، تهمورث، جم، فریدون، کیخسرو و چند تن دیگر از شاهان دیندار در مواقع بحرانی به خواست یزدان از آنچه که اتفاق خواهد افتاد و یا از آنچه که باید در چنان شرایطی انجام دهند، توسط سروش مطلع می‌شوند؛ شاهان دیگر مثل ضحاک، گرشاسپ، کی‌کاووس، گشتاسپ از طریق پیشگویان یا موبدان درباری. مبنای اصلی «پیشگویی»، اعتقاد ایرانیان به این باور است که سرنوشت و اتفاقات، توسط چرخ گردان مقدر می‌شود. این اعتقاد در زمان فردوسی هم رایج بوده و خود او نیز کم و بیش به آن اعتقاد داشته است، مثالهای آن در شاهنامه فراوانند.

با توجه به همه ضوابطی که تا به حال برای مشروعیت حکومت ذکر شد، فردوسی به صراحت سه عدلت اصلی را که باعث از بین رفتن هرگونه مشروعیت حکومت می‌شود، از زبان اردشیر بابکان برمی‌شمرد:

۲۲، ۵۷	سر تخت شاهان ببیچد سه کار
۵۷۱	دگر آن که بی‌مایه را برکشد
۵۷۲	سه دیگر که با گنج خویشی کند
۵۷۳	به بخشندگی ناز و داد و خرد
۵۷۴	رخ پادشا تیره دارد دروغ

نخستین ز بیدادگر شهریار
 ز مرد هنرمند برتر کند
 سه دینار کوشد که بیشی کند
 دروغ ایچ تا بر تو بر نگذرد
 بداندیش هرگز نگیرد فروغ

فردوسی، همه شاهان دادگستری را که هدفشان رفاه، آسایش و خوشی زیردستان است، مورد تمجید و ستایش قرار می‌دهد و بر عکس، تمام شاهان مستبد و بیدادگر را (الف. ۲.۱.۴) محکوم می‌کند. وی حتی بعضی از شاهان دادگر را به محض آنکه به خودکامگی بگرایند، ولو برای مدتی کوتاه، به سختی نکوهش می‌کند، مثل نوذر و کی‌کاووس، گشتاسب، بهمن، یزدگرد، قباد و بعضی دیگر.

فردوسی، مرام و آیین پهلوانی و آزادگی را بسان آزادگان و پهلوانانی مانند سام، زال، رستم و اسفندیار، یا سالارانی مانند گودرز و گیو، سرمشق خود قرار داده و اغلب تکرار و تأکید دارد که هدف اصلی حکومت باید در دیندای و عدالت اجتماعی (داد و دهش) باشد، زیرا این خصوصیت موجب خشنودی مردم و نتیجتاً مقبولیت و مشروعیت و دوام حکومت می‌شود، حال هر کدام از سه نوع حکومت ذکر شده می‌خواهد مطرح بوده باشد (نک: ۱.۱.۴، ۳.۱.۴، ۳.۴). وی معیارهای مشروعیت حکومت، یعنی تعلق به بهترین و برترین‌ها، برخورداری از فرّ ایزدی، فرّ شاهی، فرّ موبدی، تملک اسباب و نمادهای شاهی، برتری سیاسی و نظامی و غیره را وقتی محق می‌داند که همگی بر پایه آموزش، خرد و دانش، فرزاندگی و دینداری کسب شده باشند. از این گذشته، فردوسی معتقد است که همه معیارهای مشروعیت حکومت را باید از نقطه نظر عملی و نتایج عینی آن برای جامعه بررسی و ارزیابی کرد و نه صرفاً از دیدگاه تئوریک یا نظری. جهان شهریاری مانند جم که صاحب فرّ ایزدی، خرد و دانش است، در عمل خطا کار می‌شود، مشروعیت حکومتش را از دست می‌دهد و فرار می‌کند.

فردوسی، نظر خود را در مورد مشروعیت حکومت، اغلب به لحنی روشن و گاهی هم به طور نمادی و استعاره بیان می‌کند، مثلاً از زبان شاپور ذوالاکتاف:

۲۹، ۶۳۹ بدان ای برادر! که بیداد شاه	پی پادشاهی ندارد نگاه
۶۴۰ به آگندن گنج یازان بود	به زفتی سر سرفرازان بود
۶۴۱ خنک شاه باداد یزدانپرست	کزو شاد باشد دل زبردست
۶۴۲ به داد و به بخشش فزونی کند	جهان را بدین رهنمونی کند

این حکیم آزاده توس، شهری که از توفان جنگ و کشتارهای خونین شهربانان ترک زبان و ترکمن در اواخر دوره سامانی برکنار مانده بود، این ایرانی که به عنوان یک دانشمند و شاعر دوره سامانی و غزنوی، سخن کوتاه: این شاعر قرن چهارم هجری که با

خرد و هنر و دانش و سخن خود، زبان و هویت ایران عجم را زنده کرد، همه شاهان و حکام جبار و خودکامه را، حال با هر نسبی که دارند و به هر دوره و عصری، به هر سرزمین و قومی که می‌خواهد تعلق داشته باشند، محکوم می‌کند. وی این مطلب را مکرر و این بار به زبان نمادین و زیبا چنین بیان می‌کند:

۲۲، ۵۰۴ چنان دان که بیدادگر شهریار بود شیر دژنده در مرغزار
از میان شاهانی مانند فریدون، منوچهر، کی خسرو، اردشیر بابکان، شاپور اردشیر، بهرام گور و انوشیروان و چند تن دیگر که در روایات مربوط به دوره اساطیری و تاریخی شاهنشاهی ایران، همگی نمونه و شاهی از یک شاه خوب و دادگسترند، فردوسی در مقابل شاهی سر فرو می‌آورد که به هنگام تعیین جانشین خود، اصل انتخاب بر مبنای صلاحیت را بر موروثی بودن حکومت ترجیح داد، در پاسخ به ظلم دو فرزند ارشدش، مهر پدري را به کنار نهاد و بر نابودی آنان صحه گذاشت، شاهی که با گرامی داشتن مبانی اخلاق دینی و اجتماعی، جامعه چند ملیتی ایران را بر پایه اصل تقسیم قدرت و جدایی دین از حکومت، در صلح و آرامش و در مبارزه خستگی ناپذیر علیه بدی هدایت کرد. سخن کوتاه: فردوسی در میان شهریارانی که بیدادگر نیستند، مینش دادگسترانه و بخشنده فریدون را بر همه رُحمان داده و آن را به عنوان یک الگوی اخلاقی به همه انبای بشر توصیه می‌کند: هر انسانی در زندگی خود باید همچون فریدون با داد و دهش باشد:

۵، ۵۳۲ فریدون فرخ فرشته نبود زمشک و ز عنبر سرشته نبود
۵۳۳ به داد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن، فریدون تویی

پی‌نوشت‌ها

۱. در این مقاله، لفظ «مشروعیت» که در مورد حکومت‌های قبل از اسلام به کار برده‌ام، به عنوان معادل برای مفهوم legitimacy یا legitimization مد نظر است. البته می‌توان از واژه‌های دیگری مانند «قانونیت»، «حقانیت» و یا از واژه «سزاواری» که فردوسی به کار برده، نیز بهره گرفت؛ به هر حال، لفظ «مشروعیت» به معنی اولیه آن که در مقابل مشروطیت مطرح شده بود، منظور من نیست، بلکه معنی امروزی که در بحثهای سیاسی به عنوان معادل legitimacy رایج است.

۲. در مورد شماره کتابها و بیت شماری داستانهای شاهنامه از شماره گذاری فریتس ولف (X - ۷: ۱۹۳۵) و بیت شماری ژول مول (۱۸۳۸ - ۱۸۷۸م) تبعیت کرده‌ام. ابیات نقل شده را از متن فارسی ژول مول آورده‌ام بجز در مواردی که

- همانجا اشاره شده و از چاپ انتقادی جلال خالقی مطلق (۱۹۸۸ - ۱۹۹۷ م) است.
۳. از میان مطالعاتی که به طور جنبی به این موضوع توجه داشته‌اند، چند عنوان انتخاب و در کتابشناسی ذکر شده است.
 ۴. خالقی مطلق برای کتاب کیومرث، به حق عنوان کوتاه‌تر را برگزیده است: «پادشاهی گیومرث سی سال بود». عنوان عمدتاً عربی که مول آورده، یعنی: «پادشاهی کیومرث اول ملوک عجم سی سال بود». گمراه کننده است و نمی‌تواند از فردوسی بوده باشد.
 ۵. Ahn: 1992: . 278 ff. در مورد ساختار دوگانه جهان، نک: رستگار (۱۹۹۰: ص ۱۳۸ به بعد و ۱۴۲ به بعد).
 ۶. هر چند در کتاب ۲، بیت چهارم، سخن از «هفت کشور» به میان آمده و در کتاب ۴ (ابیات ۸۶ به بعد و ۱۳۹ به بعد) در کنار پادشاهی جم، از سرزمین مرداس پدر ضحاک تازی و نیز از کشور هند نامبرده شده است، اما این فریدون است (کتاب ۶) که برای اولین بار، جهان را به سه بخش تقسیم و هر بخشی را به یکی از سه پسرش واگذار کرده و خود در رأس حکومت جهانی باقی می‌ماند (۶، ۲۸۹ به بعد).
 ۷. در متن مول «از روزگار آن بیاد» آمده است که در اینجا ضبط خالقی مطلق را آوردم: «آن روزگاران بیاد».
 ۸. مول «یک بیگ از پدر» آورده، اما اینجا طبق متن خالقی نقل شده است.
 ۹. در متن مول «پایه» آمده است: خالقی مطلق، ضبط «مایه» را بهتر دانسته است.
 ۱۰. این بیت در چاپ خالقی مطلق نیست.
 ۱۱. خالقی مطلق، همه جا ضبط «گیومرث» را ترجیح داده است.
 ۱۲. با توجه به نقش سیاسی موبدان در امور کشوری به ویژه در دربار شاهان ساسانی، ایجاب می‌کند که این قشر به طور جداگانه و مشروح مورد بررسی واقع شود، که اینجا پیش از این مقدور نیست و باید بررسی مفصل را به بعد موکول کنم.
 ۱۳. فریتس ولف در کتاب ماندگارش: فرهنگ شاهنامه فردوسی (۱۹۳۵: ص ۱۱) تحت شاخص‌های «آزاده / آزادگان» شماره کتاب و ابیاتی که در آنها به این قشر و نقش آن اشاره شده، مشخص نموده است. البته نقش سیاسی آزادگان در امور کشوری از اهمیت بسیاری برخوردار است و بایستی مشروحاً مورد بررسی واقع شود، که اینجا مجال آن نیست و بررسی مفصل در این باب را نیز باید به بعد موکول کنم (نک: پانویس ۱۲).
 ۱۴. مول «پراکنده‌ای» آورده. در چاپ خالقی مطلق «بیاکنده‌ای» آمده، ولی وی، سه بیت آخر را در پانویس ذکر کرده است.
 ۱۵. مقایسه شود با ۴۲، ۱۶۴۵ به بعد.
 ۱۶. Ahn 1992: 194 ff.; vgl. 20 ff. این نوع حکومت در مطالعاتی که انجام شده، من جمله توسط گ. آن، «پادشاهی خداوند» نامیده شده است.
 ۱۷. مثلاً پیشگوی ضحاک به نام زیرک (۵، ۹۱) و نیز دو خوالگیر او، ارمائل و گرمائل (۵، ۱۶) به بعد، ۵، ۱۹۷ تا ۲۴۹). در مورد افراسیاب، پیران و بیش از همه، اغریث نیک اندیش است که سعی در اصلاح بردارش افراسیاب دارد.
 ۱۸. ضحاک از نظر نظامی شکست‌ناپذیر است، ولی سرانجام توسط فریدون به یاری یزدان کشته و در دماوند مدفون می‌شود. افراسیاب با دیوان هم پیمان و جادوگر است؛ او نیز شکست‌ناپذیر است (۱۳ ک، ۱۱۹۱ به بعد، ۱۲۷۹ به بعد؛ مقایسه شود ۱۲۱۷ به بعد و ۱۲۴۳ به بعد). ولی به دست کی خسرو که یزدان و هوم پرهیزکار را در کنار دارد (۱۳ ک، ۱۲۹۲ به بعد، ۱۳۳۱ به بعد، ۲۲۶۶ به بعد، ۲۲۴۴ به بعد)، مقهور می‌گردد (۱۳ ک، ۱۱۲۰ به بعد و ۲۳۸۰ به بعد). به همین ترتیب اسفندیار هم موفق می‌شود ارجاسپ را که از نظر نظامی بسیار قدرتمند است، در دژش فریفته و به قتل

برساند (کتاب ۱۵).

19. Mayrhofer 1979: I/94 Nr. 365 & II/28, Nr. 57.; Ahn: 1992 ff.; Lommel 1927: 169 ff.

۲۰. در بخش اساطیری، شاهزادگانی که از نسل تهمورث هستند، به ویژه از تیره تهمورث - جم یا تهمورث - آبتین - فریدون، از مقام بالاتری برخوردارند تا شاهزادگانی که نسب شاهی آنان از وجهه کمتری برخوردار است، مثل لهراسب که نسب شاهی وی توسط گودرزبان زیر سؤال برده می‌شود، و یا بهرام گور که پدرش شاه، ولی بزه کار است، و نیز در بخش تاریخی، مثل بهرام چوبینه که نسب خود را به گرگین میلاد می‌رساند (۴۳، ۳۵۵ - ۳۹۱ و ۴۲، ۱۶۰۴ تا ۱۶۶۶). نک: داستان طلحند و گو (۴۱، ۲۸۸۹ تا ۳۲۸۹). فردوسی ضمن نقل نمونه‌هایی از حکومت پادشاهی در هند، استدلال‌های مربوط به مشروعیت حکومت بر پایه اصل موروثی بودن پادشاهی و مشکلات آن را مشروحاً نقل می‌کند.

۲۱. Ehlers 2001: 16 ff. یورگن اهلرز در کتاب خود بر اساس روایت شاهنامه اهمیت این نمادها و اسباب شاهی را بر مثال مهر ظلابی و نگین شاهی و امثالهم مشروحاً توضیح داده است، به ویژه آیین‌نامه نویسی و نقش دبیران و نامه رسانان درباری را.

22. Ahn 1992: 194 ff.; vgl. 20 ff.

۲۳. نک: ولف ۱۹۳۵: ۲۳۷ تحت شاخص «تخت»، شماره ۱۵ و ۶۸۴ تحت شاخص «گاه»، شماره ۱۷.

۲۴. واژه «موبد» برای اولین بار در کتاب سوم (تهمورث) به چشم می‌خورد، ولی موبدان اینطور که در بیت سوم آمده، جزئی از لشکر هستند و هنوز تشکیلات مذهبی خود را ندارند. جالب اینکه ضحاک اهریمنی نیز از موبدان بی‌نیاز نیست و هر از گاهی به آنان روی می‌آورد تا مثلاً خواب او را تعبیر کنند.

۲۵. جم (۴، ۶ به بعد)، فریدون (۶، ۹ و ۳۴ به بعد)، منوچهر (۷، ۹ به بعد، ۱۶ تا ۳۰)، اردشیر بابکان (۲۲، ۲۹۹ به بعد، ۴۴۰ به بعد، ۴۴۵ و ۴۵۶ به بعد، ۵۵۹ به بعد).

26. → Bayat - Sarmadi 1970: 53 ff., 154 ff., 168 ff., 178 ff.; → Knauth / Nadjmabadi 1975: 93 - 119.

27. → Bayat - Sarmadi 1970 & Knauth / Nadjmabadi 1975.

۲۸. مثلاً کتابهای ۲ و ۴: مقایسه شود با ۵، ۱ به بعد و ۴۸۹ به بعد؛ ۶، ۱ به بعد؛ ۳۳ به بعد؛ ۷، ۱ تا ۱۳؛ ۲۵ تا ۱۳؛ ۱۵ تا ۱۷ تا ۲۰؛ ۲۲ تا ۳۳؛ ۳۵ تا ۳۹ و غیره.

Literatur - und Abkürzungsverzeichnis

1. Primärliteratur: Šāhnāme - Ausgaben

Bertel's et al. (Hrsg) 1963 - 1971:

Firdousi: *Šāhnāme*. Kričičeskij tekst. Tom I-IX. Pod redakcij E.Ė. Bertel'sa [et al.]. (Pamjatniki literatury narodov Vostoka. Teksty. Bol'saja serija II). Moskva 1960 - 1971.

Khaleghi - Motlagh (ed.) 1988 - 1997:

Abu'l - Qasem Ferdowsi: *The Shahnameh* (The Book of Kings), ed. by

Djalal Khaleghi - Motlagh, 5 vol., Costa Mesa, California and New York. Vol. I, 1988. Vol. 2, 1990. Vol. 3, 1992. Vol. 4, 1994. Vol. 5, 1997.

Macan (Hrsg.) 1829:

Macan, Turner: *The Shahname*. 4 vol., Calcutta 1829.

Mohl (Hrsg.) 1838 - 1878:

Mohl, Jules: *Le Livre des Rois*. 7 vol., Paris 1838 - 1878.

Vullers (Hrsg.) 1877 - 1884:

Vullers, Joannes Augustus: *Firdusii Liber Regum qui inscribitur Schahname. Lugduni Batavorum. Tomus primus MDCCCLXXVII. Tomus secundus MDCCCLXXIX. Tomus tertius, MDCCCLXXXIV.*

2. Sekundärliteratur

Ahn 1992:

Ahn, Gregor: *Religiöse Herrscherlegitimation im achämenidischen Iran: Die Voraussetzungen und die Struktur ihrer Argumentation*. Acta Iranica 31, Leiden 1992.

Bayat - Sarmadi 1970:

Bayat - Sarmadi, Dariusch: *Erziehung und Bildung im Schahname von Firdousi. Eine Studie zur Geschichte der Erziehung im alten Iran*. Islamkundliche Untersuchungen 4, Freiburg 1970.

Bosworth 1973:

Bosworth, C. E.: "The Heritage of Rulership in early Islamic Iran and the Search for Dynastic Connections with the past". Iran XI, 1973, 51 - 62.

Ehlers 2000:

Ehlers, Jürgen: *Mit goldenem Siegel. Über Briefe, Schreiber und Boten im Šāhnāme*. Beiträge zur Iranistik 19, Wiesbaden 2000.

EncIr:

Encyclopaedia Iranica. Ed. by Ehsan Yarshater. Vol. IX [Ethé Fish], New York 1999.

Knauth/ Nadjmabadi 1975:

Knauth, Wolfgang / Nadjmabadi, Sejfoddin: *Altiranisches Fürstenideal von Xenophon bis Firdāūsi: nach den einheimischen Quellen dargestellt*. Wiesbaden - Stuttgart 1995.

Lommel 1927:

Lommel, Herman: *Die Yäst's des Avesta*. Quellen der Religionsgeschichte 15: Gruppe 6, Iran. Göttingen - Leipzig 1927.

Mayrhofer 1979:

Mayrhofer, Manfred: *Iranisches Personennamenbuch*. Band 1: *Die altiranischen Namen*. Faszikel 1: *Die avestischen Namen*. Faszikel 2: *Die altpersischen Namen*. Faszikel 3: *Indices*. Sonderpublikation der Iranischen Kommission. Wien 1979.

Montesquieu 1751:

Montesquieu, Charles Lois de Secondat: *L'Esprit des Lois*. Paris 1751 - Engl. Ausg.: *The spirit of the laws*. Transl. and ed. by Anne M. Cohler. Cambridge [u.a.] 1989.

Rastegar 1989:

Rastegar, Nosratollah: "Das heroische Naturbild in Firdausīs Šāhnāme". In: Scholz, Bernhard (Hrsg.): *Der orientalische Mensch und seine Beziehung zur Umwelt*. Beiträge zum 2. Grazer Morgenländischen Symposium (2 - 5. März 1989). Graz 1989, 137 - 147.

Schmitt 1977:

Schmitt, Rüdiger: "Königtum im Alten Iran". *Saeculum* 28, 1977, 384 - 395.

Shahbazi 1980:

Shahbazi, A. Shapur: "An Achaemenid Symbol II. Farnah '(God given) Fortune' symbolized". *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, N.F. 13 (1980), 119 - 147.

Shahbazi 1983:

Shahbazi, A. Shapur: "Darius' 'haft kišvar". In: Koch, Heidemarie / Mackenzie, David Neil (Hrsg.): *Kunst, Kultur und Geschichte der Achämenidenzeit und ihr Fortleben*. *Archäologische Mitteilungen aus Iran*. Erg - Bd. 10. Berlin 1983, 239 - 246.

Sundermann 1963:

Sundermann, Werner: *Die sasanidische Herrschaftslegitimation und ihre Bedingungen*. Diss., Universität Berlin. Berlin 1963.

Wolff 1935:

Wolff, Fritz: *Glossar zu Firdosis Schahname* [mit Supplementband: Verskonkordanz]. Berlin 1935. [Reprogr. Nachdruck Hildesheim 1965].